در ساعتیکه عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فرّاش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقا بر سرایر مثبوت بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق ببارید و حوریّات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدّرات شقاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و وجهات قدس قمص سودا در بر نمودند و طلعات انس دم حمرا از عین وفا ریختند و خازن جنّت در نقاب خفا رفت و هادی ملّت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجرهٴ طوبی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدرهٴ منتهی از هم فروریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامهٴ غضب در طیران آمد و دیک بطشت در ذوبان بهجت سنا از عرش ذلّ برخاست و نقمت ظلما بر فرش عزّ بنشست زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوهٴ جفا بلبل فنا را از نغمه‌سرائی بازداشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب‌پرهٴ عما بازی‌گر میدان گردیده سلطان مکمن عزّت بر نقطهٴ ذلّت جالس گشته و زنیم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تنور حسد در سینهٴ ارباب نخوت در فوران آمد و ابحر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطبهٴ توحید بیرون نمودند و لبیب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقهٴ تقلید زینت گرفت و ثمرهٴ تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبّت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کسرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جغدان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بی‌وفا در چاه شد

جغدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی‌گناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار

یا ز قصر ساعد آن شهریار

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته فرّ او

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۷ مه ۲۰۲٣، ساعت ۰۰:۵ بعد از ظهر